

روز بر لطف آب زندگی	گشت کارخ خاک پاک از زندگی
وزیر پادشاه حم او باد نسیم	برود و ابرو پیر را رنج و بیم
از آسمان بارید ابر شکبار	شد زمین تلافی آهوی تراز
آنکه سخن چون قبله گاه عندلیب	از شرقی شد تا مشرق تا یارب
تا بهوی زند بیان کو بهسار	کردم بل تیرنگ ز خار

مشقه

بچنین معنی سرچو سرش	بیسرید این سر و از جوشش
اعنی او نمایدان فرمان بر	کو بیروز و چنین را انجمن
کای و راست کن نیش از بار	مشغولیت بدینسان و نشان
وان زبان همچو درت بر	شورین بستان نیش از بار
کز برای سحر حبت نطلب	بل همان ازومی بشد عزت پذیر
گفت باشد چو بخت بکس کار	سرور عالم به نزد یار غار
گفت آری چنین خوب و خشب	در مکان کن بکرم با ادب

بصورتی که در کتابهای معتبره است

شکر باشد که برای هر کس که در این کتاب
مذکور است و اینهاست که در این کتاب
مذکور است و اینهاست که در این کتاب
مذکور است و اینهاست که در این کتاب
مذکور است و اینهاست که در این کتاب
مذکور است و اینهاست که در این کتاب
مذکور است و اینهاست که در این کتاب
مذکور است و اینهاست که در این کتاب

گر پیرب در رساند کردگار
پس بر آورد پیش بدرالرجا
کامی تو میداری سمار بر هوا
با بر باشد تو بر باد سپهر
شد سلیمان با سر بر از تو صبا
که وجود تو ملک طالت را
پس کجا از قدرت باشی عجب
قادر می تو بر چه چو آن کنی
گوهر معنی بدینگونه چو سفت
تازه شیرجی به حساب المراد
مسجد بود از آن همورش
هان کسی که زبیر آن محبوب مال
در ره آورد و از کس تمکین

تا به سیر مکان آید بکار
در جناب پاک حق دست بها
جو و تو ساز و همه حاجت روا
قدرت را کی بود نسبت خیر
راه های چو پیش بدر روح
وز ملک اوی بدو تابوت را
گر از اسخا آوری اینجا خشب
گاه ساکن کوه را پر آن کنی
استجابت عبیدان لبیک گفت
طرفه آمد پریده چون جراد
بل زانوارش خشب پرورش
از سگ چیزیکه بینی تا سما
خواند او را حمص للعاین

<p>چون چهره کی درویشد مجال گر پند از برایش چند چوب هست لال از وی لسا چون چرا کی کس را که پیشش درونند</p>	<p>گر روان سازد بر بهر او مجال دارد از عیار سبب سید پشامی بخوابد هر کرا مالک است او هر چه خواهد آن کند</p>
--	--

محرز ۱۹

<p>شد درین بستان نیشا قطره با بلبلان را سید بد زینا صلا جای آن دارایی ایوب شد وز همیشه در او شکستار بست با از باغ امیرش خمران چار خارش گشت شکستار بار عزاد بر خارش نال چاره پیش پیدی زلی قریب</p>	<p>باز از لطف خود آن بر بچار تا ز بهر جانب گلی مبر از بخلا چون به شیر پا آن محبوب شد شدنهار از مهرش نشینار وز زمین با بهاری شوزان شد گریبان چون خمران آبهار کلبن آبال او آورد گل دولت قرب و دوش نصیب</p>
---	--

بود بان شرح و وعالم جهان
 قطعه در ملک من باشد زمین
 بلکه زوهر گزنی روید گیاه
 مشتی از گندم سفشانانند
 سستون وانه شدن سخن جهان
 پس بخش شاخ باو جهان است
 بوم شوی کاندرو میجو اندوم
 شاخهای سبز باو جهان کجا

انفاقا وری آن پروانه وار
 کرد عرض می مهبط روح الایت
 کاندرونی بذر گر راره و و راه
 چون شنیدین حرق با و برو
 بود آن گندم دور و گشتن جهان
 تا و روش زمان چون شدت
 پس آن نسبت او در قوم
 بیخای گندم جهان کجا

ع
 کونیند باغستان
 باو جهان بنیان
 سستون وانه شدن
 سخن جهان
 پس بخش شاخ باو
 جهان است
 بوم شوی کاندرو
 میجو اندوم
 شاخهای سبز باو
 جهان کجا

بشزه

می نه پیدیل طوطی ات
 بالوای خوش شود غم بهرا
 بهر رویت خلق اساز و صل
 نخت آن سر زو شسته بر زو

بچنین شخصی ارباب کت
 تا از اعجاز سر هر دو سرا
 بکنند آینه از پستان جلا
 و پدید رویت شخصی از بود

ع
 کونیند باغستان
 باو جهان بنیان
 سستون وانه شدن
 سخن جهان
 پس بخش شاخ باو
 جهان است
 بوم شوی کاندرو
 میجو اندوم
 شاخهای سبز باو
 جهان کجا

یافت به سوی خدا یا بندگی	یافت یک سر سرتاب بندگی
دلق دل الالبش عصیان می	بخت نقش حلقه فرمان بر
تا پیشتر و فنا نامی حیات	می فتنه در ره آن پامی شبنا

مجزه

ناقل اندان نکتہ شریب	طایفان که چه اسم غیب
که عقاب حق بوده خائف	کام از طایف چنین یک طائفه
مروه شرح و صفای این طواف	لم یزل کردی تا قدم خلاف
پیش آن پیشندان پیشوا	که عرض از حکم نفس پر سوا
گردختی زین حجراری برون	ما شویم از شوب شک صافی روز
در کلام و دعوی خود صافی	تا بدایت رسول برختی
جا و مهر و تو شومی هم رنگ جان	لعل ایمان را بچو سبب جان
داشت خود را بر سر آن سنک	پس بجهت قول شان براد جان
شاخ پیروه بدر بود همان	بود پیش سنک سون همان

طایف که سر سرتاب بندگی
 و نام آن سرتاب بندگی
 از او بود و چون آن سرتاب
 از دست او برآید
 تا پیش پایست که در وقت
 طواف نمودند و در وقت
 صفای باقی نمودند
 و تا آنکه نام آن سرتاب
 سفلو که جان جان این
 و در آن سرتاب
 سافت با شوی کنندای
 سید و...

عبدالله بن محمد بن علی بن ابی طالب
و اولاد الطاهرین علیهم السلام

زنانکه آن مار در راه ماری
کو بگیرد حکم او محکم بکار
خویش سازد بیت تنگ و تنگ
تا بپایند و را ما قبل موت
چاره تکبیر از جهان خواند برین
هم بدینجا خالق کون و مکان
تا یگانه سازد این بیگانه را
پس راست چون کردی همسر
کن بیان آن قصه مروی را
فوق ساز از نطق خو چون الفقا

لی بفرماید بیکی بسزیدیا
عاقبت کار او بگرد و شر
وز گل و گلزار دار و تنگ عار
نشود زوس بغیر از ذکر صوت
وز همه ساز و چو مرده بر کران
هر زمان باشد حسین مستعانا
پس چنان خیر الوری رگانه را
خلق را سوی جهاد کسب
کشته رگانه و نبوتی را
حق باطل مثل و راز بیل تار

معجزه کشتی نبوی علی
جاده می در جاده پیک
پس چنان کوی بد کبان خیر الانام

عصا صبا الصلاه و السلام
شیر مردانند جها و اکس
شبه هم اعرابی رگانه نام

جمع جاده بیت
و اولاد الطاهرین علیهم السلام
که در صحرای زاهد و رفت مردم
پیدا یابد ماد فارسی بختیغ
و اول استعمل است کوفتی بیخاف
و در بیت بیخی راه بر زلف شاد
عام دیده
جها و اکبری بزناوت پای
تختانی در ارض با صطلاح
بجایده کردن نفسان بار
بخالفتان چو غم نیا
افغری با صطلاح
ایشان کارزار
که در این
بالف
بالم

<p> شکر پادار بگیرد عالم پسین را از پنجه پیکر بر بولبروان همین نماین وز تر بر آور وزیران گون شد خدایت لیس از سنگ بد شد خزان باطن حق ایها گلبدین ایمان بگلزار درون شاخ و برگ نخل خا بر سر و تر یافت زیر شاخ گل و رنگ باغ بسر و تر گردید دل از مرز و بوم </p>	<p> بست شمع شمس را از روی در گرفت باز چون کجک وری ز رو بکوی از سماش بر زمین بر و کبر از سر زول تحت برین خرد و خوار و گشت کفر از حد گشت تابان چون نصف النهار گرد گل شیار از روی چون شد بجای خار خار آمد شر جاوه کرد بلبل شد اندر جای مرغ شد هماره تو فلک در جای مرغ </p>
--	--

سجده

<p> دریم طوفان غم شخصی روح زنده میسازد چنین از مرگ غم </p>	<p> میسازد مژده برستی نوح بل گسل عیسی امان از نوم </p>
---	---

بگذاشتن چنان کان بود
در غزالندک غذا زد شد کثیر
دعوت تنگ از پیشش فروخ

گو و را دست تصرف گنود
تا بر اسودند از ان جرم خفیر
ز آبش نخل خشک او رویشا

مجزه ۲۸

گردن شخصی بان دست چرخ بران
گفت چون پشتش بر زمین
یکسر این بیدار او ندو او
پس نبی اندم بسوی او شمران
اشهران و نیک چون بر پا بود
در گرفته فرق آن گوش نشان
گوش حیوان در از زنهان
صیقل قولش خداوند بود

شکوه با از شش روی شمران
بر فکده می کنند از ما فر
زایش عیب این نشان لعا کوا
شد خرامان همچو شاه اشهران
خاستند و ساختند او را بچو
شد ز نسیان آن گوهر نشان
شد پرو خالی از شمران جهان
زنک طغان از اول حیوان بود

مجزه ۲۹

گوش حیوان در از زنهان
صیقل قولش خداوند بود
گوش حیوان در از زنهان
صیقل قولش خداوند بود
گوش حیوان در از زنهان
صیقل قولش خداوند بود

عزیز بود و چون بجا نوریست که در این زمین نماند کی ماند هر جزئی از اصفه را گویند و در میانش دور بر زبان نگویند و در آن دو کوه نوشته است ۱۲

تا مباد از ناست اعمال شان
خواند ایشان با شکر کونین پیش
پند عفت ز گوش شان برون

بیر خشم حق مرا سازد نشان
و او در عفت از خنده شش
گشت پیشد جرفان زهنون

معجزه ۳۱

کرد میگوید شخصی از سب
گفت باشدت اهدم بدانش
چون گفت این آن تحت از بیخ
گفت با و ارحم حق بر تو نزول
بر تو هم بر آل تو با و اسلم
دیو چون طالب دلش بیدار شد
تا درش بیدار آن نور هدا

بر نبوت زان بی شا طلب
بشکو چون بیدار من خبر
تقلع گشت و در آن آفتاب
توئی شد باشی هر سم سون
بر عدوت لعن الی یوم القیام
و در ایام رطاب و دار شد
شد خلالت بطلام از وی جدا

معجزه ۳۲

بچنین بیدار باشناخت

شکر عوکان ز بحر آورده تا

خجرت از بهر غارتگری
لاجرم کردند از آن آفت پیام
چون سیدین ستمگین گروش
برو عابد داشت خود را و پست
وزرعایش شایع است کار آن

ساخته کرد و خیلانی
مردم بد بدان خیر الانام
قدیم متواج رحم آمد بچوش
از صفای گشت بیخالی کان خفا
حال عموکان گشت گویا لکن

معجزه ۳۳

حضرت جابرین کردند پیاو
کرد بازی از شکله کل الانام
بذل طرفی مقبل را پس درو
خورد و یگوید چهل پنج سال
پس گشتش سنگ آفتابان

روضه رضوان حق جای نشین پیاو
از خدا با و ابر بر رسم و لام
داشت رون حرم حق با و ابرو
ضمیمه رفوع راجع به سوره تفسیر
زان سبولا کن بدی قی بال
زاگر کل من علیه است فان

معجزه ۳۴

کردند از دست خود البشتر

بوسه بریده را چنان چند می شتر

تقدیرت نایب
صفای نایب
خفا و جویبار

دلیل همه کجا
صفای نایب
زین کلام
کما قال الله تعالی

علیهما فان ویب
وجهرین علی لایه
بوسه بریده را

تقدیرت نایب
صفای نایب
خفا و جویبار
بوسه بریده را
چند می شتر
بوسه بریده را
چند می شتر

سند در شرم کجایش قلد گلاب

پسین بوم الدین خداوند کریم

رحم فرماید بساکنان را

ورود بدوئی که مار تیره رو

بزوی بر آن اصحابش بهاو

سخت نیستان آنج در خراب

کو بویش از همه را هم رسیم

تا بدان بینا کن از بصار ما

ساز و از این شفاست مست

فصل صلوات الی یوم النشأ

مجزه

گفت آن سرور طفلی پیر بار

گفت بشناسم ترا هستی سول

ذات پاکت مرکز و وزیر زمان

گفت گفستی راست تو ای شاه باش

من کدامم که شناسی کن بیان

گشت قرآن از خدا بر تو نزول

مرجع اهلین من آسمان

در محاد و رحمت حق باو باش

مجزه

بچنین رسید از آن کوچ بود لال

بی مثال گفت تو هستی سول

که نیارستی که ساز و بین و قال

گشت لولاک از برای تو نزول

باید دانست که این کلام در کتاب...

بالله سر به دردم کشته ای حال سلامت را در دستم
بگشاید که در غایت اسرار شکر خدای

وات پاکت حمیت للعالمین جلوه نور خدا اندر زمین

معجزه ۳۹

روزی در شب در خواب دیدم که در خواب

ورد و دیده بدو در آن حال

وین اش گردید از آن سر زمین

بل بدان افروز و نور از پیشتر
گویی از کج کس که بخواهد پیشتر

معجزه ۴۰

گروباری افتاب انبیاء

دست برفق سر عاقل عمر

وزره شفقت بدو کرده خطا

بود میگویند تا عشق نوان
حضرت فاروق گوی نوان

معجزه ۴۱

نغمه ما قال افسردین با برو

نیست شوی پیر راجا اندرو

و تا توان شنوند او

کشدن
من نفع فایده و تخفیف میم
بسته و مان
شباب در آن شب با خود
شده و در استعمال
فایده مختلف میبیند
مرد جوان
توانگر نوان
بدون روان
گویی از کج کس که بخواهد پیشتر
درا آن کوی نشیند
شده و ضعیف
و تا توان شنوند او

قولی شد در اقبال هست
بود دست آن کلیم عشق طور
لاجرم بر عارض شخصی سپاه
باز بر خضاره شخصی دگر
هم ز بس سستی ایشان دستگیر
در لطافت شد چو آینه پدید

بالیقین عین الیقین بر حاصل هست
از یدِ یضای بوسه پر نور
دست خود مالید شد رخشان ماه
در نهاد و شد در شان چون قر
کرد رخ رفته آوده زین
دید خود را بر که در روی بگریه

مجزه ۲۲

دید شخصی اشبه عالی مقام
گفت خور غظیما از دست یمن
از دست سخن من نیارم بگفت
مدت عمرش بگویند آن لیلین

کو بجز از چپ خورد آب طعام
کو ز برکات سموات زمین
پس درین تا کل آن سر و بسفت
گدنی یارست خوردن از یمن

مجزه ۲۳

بستون با فرقتش شد گران

لاجرم نالیدی شد گران

قال قولی شد در اقبال است
اقول بر فیض و ال عبادت است
رای تو داشت نکوی و تو سب
و تو زین با هم غرضانی خبر و نیاید
و اقبال است حبیب کرم
لا یجی علی اخوان الصفا
عنه قاده بالفتح نام یک
از اصف کبار سید الارسلین
عالم کلیم جمعین
بوم الدین
تکلیف
نیوانی قواد

پس سماع شدی کسب کن
چون نگریذ زاران جان
تا بیاید اندر صبر سکون
کز چنان جانان شد برکنار

مجزه ۲۳

بود عطر اسود از ان الصفات
زان پیربگه کفر و پیش
سکون کمالی یوم الوقات
گوا اسلام را کرد و ندیدش
واریدند از کونای حرم
جلوه گر کشیدند بر رخسار

مجزه ۲۵

بر کشیدی جزو مای نرین
تا شدی نوسنگها اندومی
زیر پای آن مین عاین
بچنان میرفت باز آمدی

مجزه ۲۴

ورند اگر ساختی صوت مدید
تا منادی از ره ننگها
استادش تا منازل میرید
در اجابت مینو است

مجزه ۲۶

پس سماع شدی کسب کن
چون نگریذ زاران جان
تا بیاید اندر صبر سکون
کز چنان جانان شد برکنار

علاج کرم کبوتری که در شکم است
علاج کرم کبوتری که در شکم است

که کرم روی دست یا نشانی آن
کرم سوزان بیامد در خمر

مبحث ۴۸

از بوش یا فنی صحت سقیم
وزوهای و لیس زادی عقیم

مبحث ۴۹

وزوش که بکوی پیغمبر
به شدی از یارش و پیشین

مبحث ۵۰

شده اش عالم شیرین مقال
یعنی از آب جان پاک لال

مبحث ۵۱

از لعابش که از اجزای
یافت شیمی است شفا خا

مبحث ۵۲

چشمی از روش می یافت
طرفه کرمی اطراف از وی

مبحث ۵۳

مالش سستش نمود از سردی
مال قوی تر عضو کسوز سخت

تفصیلاً در این کتاب
و عقیم آن را
نظف و قابل
از کرم کبوتری
علاج
استقیب باضم
عذاب و استسقا
بالکرم
است

علاج کرم کبوتری که در شکم است
علاج کرم کبوتری که در شکم است